Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

The Role of the United Nations Development Programme in Laying the Groundwork for Sustainable Development in Iran

1. Bijan Naderi Pour: Department of Law, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Seyed Ghasem Zamani*: Professor, Department of Public and International Law, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: zamani@atu.ac.ir (Corresponding Author)
3. Hossein Sharifi Tarazkouhi: Department of Law, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
4. Ahad Bagher Zadeh: Department of Law, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Sustainable development in Iran, in light of simultaneous economic, social, environmental, and institutional challenges, requires strengthening domestic capacities and strategically utilizing international development cooperation. In this context, the United Nations Development Programme (UNDP), as one of the specialized entities of the United Nations system, can play a significant role in establishing linkages among international knowledge and experience, national development priorities, and the needs of local communities. The present study aims to analyze the role of the UNDP in creating an enabling environment for sustainable development in Iran and to examine the capacities and constraints affecting the effectiveness of its programs. The study employs a descriptive–analytical approach, with data collected and analyzed through documentary analysis and qualitative thematic analysis of international documents, UNDP country programs, Iranian development documents, and relevant scholarly sources. The findings indicate that, rather than replacing national institutions or acting as an independent implementer of development initiatives, the UNDP in Iran primarily functions as a facilitator, capacity-building institution, and coordinator of development cooperation. Its principal areas of engagement include strengthening social and economic resilience, environmental protection and integrated natural resource management, climate change mitigation and adaptation, disaster risk reduction, and the promotion of development-oriented governance. Nevertheless, the effectiveness of UNDP programs depends on factors such as interinstitutional coordination, policy stability, the integration of project outcomes into domestic administrative and budgetary structures, meaningful stakeholder participation, and the effective management of environmental and economic pressures. The study concludes that ensuring the sustainability of the outcomes of UNDP cooperation in Iran requires a transition from short-term, project-based interventions toward institutionalized, participatory, and scalable models applicable at both national and local levels.

Keywords: *United Nations Development Programme, Sustainable Development, Human Development, Right to Development, Development-Oriented Governance, Resilience, Iran.*

How to cite: Naderi Pour, B., Zamani, S. G., Sharifi Tarazkouhi, H., & Bagher Zadeh, A. (2027). The Role of the United Nations Development Programme in Laying the Groundwork for Sustainable Development in Iran. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics, 9*(6), 1-23.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 27 June 2026
Revise Date: 10 October 2026
Accept Date: 18 October 2026
Initial Publish Date: 19 October 2026
Final Publish Date: 20 February 2028

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

نقش برنامه توسعه ملل متحد در بستر سازی توسعه پایدار در ایران

۱. بیژن نادری پور: گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. سید قاسم زمانی*: استاد گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
پست الکترونیک: zamani@atu.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. حسین شریفی طرازکوهی: گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۴. احد باقرزاده: گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

توسعه پایدار در ایران، در پرتو چالش‌های هم‌زمان اقتصادی، اجتماعی، محیط‌زیستی و نهادی، مستلزم تقویت ظرفیت‌های داخلی و بهره‌گیری هدفمند از همکاری‌های توسعه‌ای بین‌المللی است. در این میان، برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) به‌عنوان یکی از نهادهای تخصصی سازمان ملل متحد، می‌تواند در ایجاد پیوند میان دانش و تجربیات بین‌المللی، اولویت‌های توسعه‌ای کشور و نیازهای جوامع محلی نقش‌آفرینی کند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش UNDP در بسترسازی توسعه پایدار در ایران و بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های اثربخشی برنامه‌های آن انجام شده است. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی بوده و داده‌ها با استفاده از تحلیل اسنادی و تحلیل مضمون کیفیِ اسناد بین‌المللی، برنامه‌های کشوری UNDP، اسناد توسعه‌ای ایران و منابع علمی مرتبط گردآوری و تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که UNDP در ایران بیش از آن‌که جایگزین نهادهای ملی یا مجری مستقل توسعه باشد، در جایگاه تسهیل‌گر، ظرفیت‌ساز و هماهنگ‌کننده همکاری‌های توسعه‌ای عمل می‌کند. مهم‌ترین حوزه‌های نقش‌آفرینی این نهاد شامل تقویت تاب‌آوری اجتماعی و اقتصادی، حفاظت محیط‌زیست و مدیریت یکپارچه منابع طبیعی، مقابله با تغییرات اقلیمی، کاهش خطرپذیری سوانح و ارتقای حکمرانی توسعه‌محور است. با این حال، اثربخشی برنامه‌های UNDP به عواملی چون هماهنگی بین‌نهادی، ثبات سیاستی، ادغام نتایج پروژه‌ها در ساختارهای اجرایی و بودجه‌ای داخلی، مشارکت واقعی ذی‌نفعان و مدیریت فشارهای محیطی و اقتصادی وابسته است. نتیجه پژوهش آن است که پایداری دستاوردهای همکاری UNDP در ایران، مستلزم گذار از پروژه‌های مقطعی به الگوهای نهادمحور، مشارکتی و قابل تعمیم در سطوح ملی و محلی است.

واژگان کلیدی: *برنامه توسعه ملل متحد، توسعه پایدار، توسعه انسانی، حق بر توسعه، حکمرانی توسعه‌محور، تاب‌آوری، ایران.*

نحوه استناددهی: نادری پور، بیژن.، زمانی، سید قاسم.، شریفی طرازکوهی، حسین.، و باقرزاده، احد. (۱۴۰۶). نقش برنامه توسعه ملل متحد در بستر سازی توسعه پایدار در ایران. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۶)، ۲۳-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۶ تیر ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۸ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۶ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۷ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

مقدمه

توسعه در ادبیات معاصر دیگر به رشد اقتصادی، افزایش تولید یا ارتقای درآمد ملی محدود نمی‌شود؛ بلکه فرایندی چندبعدی تلقی می‌گردد که دربرگیرنده بهبود کیفیت زندگی، گسترش فرصت‌های برابر، تقویت توانمندی‌های انسانی، کاهش فقر، حفظ محیط زیست و افزایش ظرفیت جامعه برای مواجهه با مخاطرات است. در این تلقی، توسعه زمانی پایدار و مطلوب خواهد بود که ضمن پاسخ‌گویی به نیازهای نسل حاضر، قابلیت‌ها و منابع مورد نیاز نسل‌های آینده را نیز تضعیف نکند. از این رو، توسعه پایدار بر ایجاد توازن میان الزامات اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی تأکید دارد و حکمرانی اثربخش، مشارکت عمومی و عدالت بین‌نسلی را از عناصر بنیادین تحقق آن می‌داند (Goodarzvand Chegini, 2013). تحول رویکردهای توسعه در سطح بین‌المللی نشان می‌دهد که توجه به محیط زیست و پایداری، به‌تدریج از یک دغدغه حاشیه‌ای به یکی از ارکان اصلی سیاست‌گذاری توسعه تبدیل شده است. روند شکل‌گیری این رویکرد، از کنفرانس استکهلم در سال ۱۹۷۲ آغاز شد و با کنفرانس‌های ریو، ژوهانسبورگ و ریو+۲۰، ابعاد نهادی، اجتماعی و حقوقی گسترده‌تری پیدا کرد. حاصل این تحولات، شکل‌گیری نگرشی است که توسعه را امری به‌هم‌پیوسته می‌داند؛ به این معنا که رشد اقتصادیِ جدا از عدالت اجتماعی، ظرفیت‌های انسانی و ملاحظات زیست‌محیطی، نه‌تنها پایدار نیست، بلکه می‌تواند خود به منشأ تشدید نابرابری و تخریب منابع تبدیل شود (Esmaeil Asadi, 2014). در همین راستا، رویکرد «توسعه انسانی» نیز بر این مبنا استوار است که انسان باید هم هدف توسعه و هم عامل فعال آن باشد. توسعه انسانی صرفاً افزایش سطح برخورداری مادی نیست، بلکه توسعه آزادی‌های واقعی افراد برای انتخاب شیوه زندگی مطلوب، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را دربر می‌گیرد. بر پایه این دیدگاه، توسعه زمانی معنا و مشروعیت می‌یابد که ظرفیت انتخاب، عاملیت و توانایی افراد و گروه‌های اجتماعی را گسترش دهد (Sen, 2013). چنین برداشتی، پیوندی عمیق میان توسعه پایدار، حقوق بشر و مشارکت اجتماعی برقرار می‌سازد.

در حقوق بین‌الملل نیز «حق بر توسعه» به‌عنوان یکی از مبانی هنجاری مهم توسعه انسانی و پایدار مورد شناسایی قرار گرفته است. اعلامیه حق بر توسعه، توسعه را فرایندی جامع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌داند که هدف آن بهبود مستمر رفاه تمامی افراد و همه مردم، بر پایه مشارکت فعال، آزادانه و معنادار آنان در فرایند توسعه و برخورداری عادلانه از منافع آن است (Molaei, 2007). بر این اساس، توسعه نه امتیازی وابسته به اراده دولت‌ها یا نهادهای بین‌المللی، بلکه حقی انسانی و جمعی است که مستلزم فراهم‌شدن شرایط نهادی، اقتصادی و اجتماعی مناسب برای شکوفایی قابلیت‌های افراد و جوامع خواهد بود. با وجود اهمیت این مبانی نظری و حقوقی، تحقق توسعه پایدار در کشورهای در حال توسعه با چالش‌های ساختاری، نهادی و محیطی متعددی مواجه است. کشورهایی که هم‌زمان با ضرورت رشد اقتصادی، کاهش فقر، اشتغال‌زایی و ارتقای رفاه عمومی روبه‌رو هستند، باید از منابع طبیعی محدود خود نیز حفاظت کنند و ظرفیت‌های لازم برای مقابله با بحران‌ها و مخاطرات نوپدید را افزایش دهند. در این میان، سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند از طریق ارائه مشاوره تخصصی، تسهیل انتقال دانش و فناوری، حمایت از سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد، تقویت همکاری‌های چندجانبه و توانمندسازی نهادهای داخلی، در تکمیل ظرفیت‌های ملی نقش‌آفرین باشند. البته نقش این سازمان‌ها اصولاً جایگزین نقش دولت‌ها و نهادهای داخلی نیست؛ بلکه اثربخشی آن‌ها به میزان مالکیت ملی، هماهنگی نهادی و انطباق برنامه‌ها با اولویت‌های کشور میزبان وابسته است (Mousazadeh, 2015). در میان نهادهای توسعه‌ای وابسته به سازمان ملل متحد، برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. UNDP با تمرکز بر توسعه انسانی، کاهش فقر، حکمرانی، تاب‌آوری، محیط زیست و مدیریت ریسک، درصدد است از طریق همکاری با دولت‌ها، جامعه مدنی، جوامع

محلی و سایر نهادهای بین‌المللی، زمینه تحقق اهداف توسعه را فراهم آورد. این نهاد، به‌ویژه در کشورهایی که با مسائل پیچیده و درهم‌تنیده اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی روبه‌رو هستند، نقش یک تسهیل‌گر توسعه، شریک دانشی و ظرفیت‌ساز نهادی را ایفا می‌کند. گزارش توسعه انسانی UNDP نیز بر پیوند ناگسستنی میان حقوق بشر و توسعه انسانی تأکید کرده و توسعه را بدون توجه به آزادی، برابری، مشارکت و امنیت انسانی ناقص می‌داند (Ebrahimifar & Akhavan, 2015).

ایران نیز به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی، اقلیمی، جمعیتی و اقتصادی خود، با مجموعه‌ای از مسائل توسعه‌ای مواجه است که پاسخ به آن‌ها نیازمند رویکردی یکپارچه و پایدار است. محدودیت‌های کمّی و کیفی منابع آب، خشکسالی، تغییرات اقلیمی، فشار بر اکوسیستم‌ها، آلودگی‌های زیست‌محیطی، نابرابری‌های منطقه‌ای، آسیب‌پذیری جوامع محلی و خطر وقوع بلایای طبیعی، از جمله عواملی هستند که ضرورت بازاندیشی در الگوهای توسعه و تقویت ظرفیت حکمرانی پایدار را آشکار می‌سازند. در این میان، مسئله آب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های توسعه کشور، با ابعاد کشاورزی، زیست‌محیطی، مهاجرتی، اقتصادی و اجتماعی پیوند خورده است (Esmaeil Asadi, 2014). همچنین، ایران به دلیل قرارگرفتن در معرض مخاطرات طبیعی گوناگون، از جمله زمین‌لرزه، خشکسالی و سیلاب، نیازمند تقویت رویکردهای پیشگیرانه و تاب‌آورانه در برنامه‌ریزی توسعه است. تاب‌آوری اقتصادی و اجتماعی، صرفاً توان بازگشت به وضعیت پیشین پس از بحران نیست، بلکه ظرفیت سازگاری، یادگیری، بازسازی و کاهش آسیب‌پذیری در برابر شوک‌ها و مخاطرات را نیز شامل می‌شود (Ghiasvand & Abdolshah, 2013). از این منظر، ادغام مدیریت خطرپذیری بلایا و سازگاری با تغییرات اقلیمی در سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای، از الزامات اساسی پایداری توسعه به شمار می‌رود. برنامه توسعه ملل متحد در ایران طی دهه‌های گذشته، از طریق اسناد برنامه‌ای و پروژه‌های مشترک با نهادهای ملی، در حوزه‌هایی مانند توسعه انسانی، کاهش فقر، حفاظت محیط زیست، مدیریت منابع طبیعی، ترسیب کربن، حفاظت از تنوع زیستی، مدیریت تالاب‌ها، توانمندسازی جوامع محلی و کاهش خطرپذیری بلایا فعالیت داشته است. چارچوب کمک‌های توسعه‌ای سازمان ملل متحد در جمهوری اسلامی ایران نیز همکاری میان نظام ملل متحد و نهادهای داخلی را در راستای پاسخ‌گویی به اولویت‌های توسعه‌ای کشور و تقویت ظرفیت‌های ملی صورت‌بندی کرده است (Meshatian, 2007). بنابراین، بررسی نقش UNDP در ایران، صرفاً مطالعه فعالیت‌های یک سازمان بین‌المللی نیست؛ بلکه واکاوی سازوکارهای همکاری توسعه‌ای میان یک نهاد بین‌المللی و ساختارهای ملی برای مواجهه با مسائل پیچیده توسعه است.

سند برنامه کشوری UNDP برای جمهوری اسلامی ایران در دوره ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۷ نیز نشان می‌دهد که اولویت‌های این نهاد در ایران بر چهار محور اصلی استوار است: تاب‌آوری اجتماعی و اقتصادی، مدیریت سلامت عمومی، حفاظت محیط زیست و مدیریت یکپارچه منابع طبیعی همراه با مقابله با تغییر اقلیم، و کاهش و مدیریت خطرپذیری بلایا. این سند، چالش‌هایی همچون تنش آبی، آثار خشکسالی و تغییرات اقلیمی بر معیشت روستایی، فشار بر خدمات شهری، تخریب اکوسیستم‌ها و آسیب‌پذیری گروه‌های اجتماعی را در زمره مسائل مرتبط با توسعه پایدار ایران معرفی می‌کند (Raei & Baghban Sabour, 2014). در نتیجه، جهت‌گیری‌های جدید همکاری UNDP با ایران، بر پیوند میان ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی، اقتصادی و نهادی توسعه تأکید دارد. بااین‌حال، تحلیل نقش UNDP نباید به معرفی فهرست‌وار پروژه‌ها یا بازگویی اسناد برنامه‌ای تقلیل یابد. مسئله اصلی آن است که این نهاد چگونه و از طریق چه سازوکارهایی در بسترسازی توسعه پایدار نقش ایفا می‌کند. حمایت از ظرفیت‌سازی دستگاه‌های اجرایی، انتقال دانش فنی، تسهیل مشارکت جوامع محلی، ایجاد همکاری میان‌بخشی، پشتیبانی از پروژه‌های پایلوت، تقویت داده‌ها و سازوکارهای پایش، و هم‌راستاسازی نسبی سیاست‌ها با اهداف توسعه پایدار، از جمله سازوکارهایی

است که می‌تواند نقش UNDP را از یک مجری پروژه به یک بازیگر تسهیل‌گر در فرایند توسعه ارتقا دهد. نمونه پروژه‌های ترسیب کربن در ایران نیز بیانگر توجه به مشارکت و توانمندسازی جوامع محلی در کنار حفاظت از منابع طبیعی است (Hasannejad et al., 2002). مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بخشی از ادبیات موجود، بر پیوند حق بر توسعه و برنامه توسعه ملل متحد در ایران تمرکز دارد. برای نمونه، سیفی و حبیب‌زاده نقش UNDP را در اجرایی‌شدن حق توسعه در ایران بررسی کرده‌اند و بر ظرفیت این نهاد در حمایت از تحقق مؤلفه‌های توسعه تأکید دارند (Seifi & Habibzadeh, 2014). همچنین، پژوهش راعی و باغبان صبور به جایگاه حق بر توسعه در برنامه توسعه ملل متحد پرداخته است (Raei & Baghban Sabour, 2014). با وجود ارزش این مطالعات، بررسی جامع نقش UNDP در بسترسازی توسعه پایدار با لحاظ هم‌زمان ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی، اقتصادی، تاب‌آوری و ظرفیت‌سازی نهادی، نیازمند تحلیل اسنادی منسجم‌تری است. بر این مبنا، پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و با استفاده از داده‌ها و اسناد کتابخانه‌ای، در پی بررسی نقش برنامه توسعه ملل متحد در بسترسازی توسعه پایدار در ایران است. هدف مقاله، شناسایی حوزه‌های مداخله، سازوکارهای اثرگذاری، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های نقش‌آفرینی UNDP در ایران است تا تصویری تحلیلی از جایگاه این نهاد در حمایت از روندهای توسعه پایدار کشور ارائه شود. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش چنین طرح می‌شود:

برنامه توسعه ملل متحد از طریق چه سازوکارها و در چه حوزه‌هایی در بسترسازی توسعه پایدار در ایران نقش ایفا می‌کند؟

پژوهش حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که UNDP چگونه از طریق همکاری‌های برنامه‌ای، انتقال دانش، ظرفیت‌سازی نهادی، حمایت از مشارکت محلی و اجرای پروژه‌های توسعه‌ای، در ایجاد زمینه‌های تحقق توسعه پایدار در ایران مؤثر بوده است.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

توسعه پایدار، توسعه انسانی و حق بر توسعه

توسعه پایدار در ادبیات معاصر، صرفاً معادل رشد اقتصادی یا افزایش تولید ملی نیست، بلکه به‌عنوان الگویی چندبعدی از پیشرفت فهم می‌شود که هم‌زمان سه بُعد اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را در بر می‌گیرد. در این رویکرد، توسعه زمانی پایدار تلقی می‌شود که تأمین نیازهای نسل حاضر را بدون تخریب ظرفیت‌های زیستی، طبیعی و نهادیِ نسل‌های آینده ممکن سازد. از همین منظر، توسعه پایدار مستلزم آن است که سیاست‌گذاری عمومی از منطق رشد صرف فاصله گرفته و به سمت عدالت، تاب‌آوری، حفاظت از منابع و حکمرانی کارآمد حرکت کند (Goodarzvand Chegini, 2013). تحول تاریخی این مفهوم نیز نشان می‌دهد که توسعه پایدار برآمده از یک فرایندی در نظام بین‌الملل است. از کنفرانس استکهلم تا نشست‌های ریو، ژوهانسبورگ و ریو+۲۰، دغدغه‌های محیط زیستی و بین‌نسلی به‌تدریج در متن توسعه وارد شدند و مفهوم توسعه از یک مسئله عمدتاً اقتصادی به یک مسئله نهادی، اجتماعی و زیست‌محیطی ارتقا یافت (Esmaeil Asadi, 2014). بدین‌ترتیب، توسعه پایدار نه یک شاخه فرعی، بلکه صورت‌بندی جدیدی از توسعه است که در آن، کیفیت حکمرانی و سازگاری با محدودیت‌های محیطی نقشی تعیین‌کننده دارد.

در سطح نظری، توسعه انسانی این معنا را تکمیل می‌کند. در دیدگاه آمارتیا سن، توسعه به معنای گسترش آزادی‌های واقعی انسان‌ها برای انتخاب و تحقق شیوه زندگی مطلوب است، نه صرفاً افزایش درآمد یا انباشت منابع مادی (Sen, 2013). بر این اساس، انسان هم موضوع توسعه است و هم کنشگر آن؛ یعنی توسعه باید به افزایش توان انتخاب، مشارکت، امنیت، آموزش، سلامت و امکان اثرگذاری افراد بر سرنوشت خود بینجامد. این تلقی، توسعه را از یک پروژه فنی و اقتصادی به یک پروژه انسانی و حقوق‌محور تبدیل می‌کند. پیوند توسعه انسانی با حقوق

بشر در اسناد و ادبیات سازمان ملل نیز به‌روشنی دیده می‌شود. برنامه توسعه ملل متحد در گزارش توسعه انسانی خود، توسعه انسانی را در نسبت مستقیم با حقوق بشر، آزادی و کرامت انسانی صورت‌بندی کرده و تأکید می‌کند که توسعه بدون تضمین حقوق بنیادین و رفع محرومیت‌های ساختاری، ناقص خواهد بود (Nouri Neshat, 2006). از این منظر، توسعه انسانی و حقوق بشر دو قلمرو مجزا نیستند، بلکه دو بیان مکمل از یک منطق واحدند که هدف آن ارتقای توانایی انسان برای زیستنِ شرافتمندانه و مشارکت‌پذیر است. در این میان، «حق بر توسعه» جایگاهی محوری دارد. اعلامیه حق بر توسعه، این حق را به‌عنوان یک حق غیرقابل سلب بشری به رسمیت می‌شناسد و توسعه را فرایندی جامع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌داند که در آن همه افراد و ملت‌ها حق دارند در توسعه مشارکت کنند، در آن سهیم باشند و از آن بهره‌مند شوند (Molaei, 2007). در این اعلامیه، انسان «موضوع مرکزی توسعه» معرفی شده و تأکید می‌شود که توسعه باید بر مشارکت فعال، آزادانه و معنادار مردم استوار باشد. بنابراین، حق بر توسعه صرفاً یک شعار سیاسی نیست، بلکه یک چارچوب هنجاری برای ارزیابی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای به شمار می‌رود.

ادبیات نظری مرتبط نیز نشان می‌دهد که حق بر توسعه، میان توسعه و حقوق بشر پیوندی ساختاری برقرار می‌کند. سنجه‌های صرفاً اقتصادی قادر به توضیح کیفیت توسعه نیستند، زیرا توسعه بدون توجه به عدالت، مشارکت و توزیع منافع، ممکن است به بازتولید نابرابری بینجامد (Sengupta, 2002). همچنین، پژوهش‌های حقوقی نشان داده‌اند که حق بر توسعه از سطح یک مطالبه سیاسی فراتر رفته و به‌تدریج به یک مطالبه بین‌المللی تبدیل شده است (Molaei, 2007). از همین رو، توسعه پایدار در سطح نظری، بدون استقرار منطق حق‌محور قابل فهم نیست. از منظر کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، این پیوند اهمیت مضاعفی دارد. کشورهایی که با محدودیت منابع، نابرابری‌های منطقه‌ای، آسیب‌پذیری نهادی و فشارهای محیط‌زیستی مواجه‌اند، ناگزیرند توسعه را نه صرفاً در قالب برنامه‌های عمرانی، بلکه در قالب گسترش ظرفیت‌های انسانی، حکمرانی پاسخ‌گو و تاب‌آوری اجتماعی بازتعریف کنند. در چنین بستری، توسعه انسانی و حق بر توسعه می‌توانند مبنای نظری مناسبی برای ارزیابی نقش نهادهای بین‌المللی در فرایند توسعه ملی باشند (Ebrahimifar & Akhavan, 2015).

برنامه توسعه ملل متحد نیز دقیقاً در همین افق عمل می‌کند. مأموریت UNDP در ایران بر حمایت از توسعه انسانی و تقویت ظرفیت‌های ملی برای مواجهه با مسائل پیچیده توسعه استوار است. این نهاد در اسناد برنامه‌ای خود، بر حوزه‌هایی مانند تاب‌آوری اجتماعی ـ اقتصادی، مدیریت سلامت عمومی، حفاظت محیط زیست، مدیریت یکپارچه منابع طبیعی و کاهش خطرپذیری بلایا تأکید کرده است (Raei & Baghban Sabour, 2014). چنین اولویت‌هایی نشان می‌دهد که UNDP توسعه را در ایران نه به‌مثابه مجموعه‌ای از پروژه‌های منفرد، بلکه به‌عنوان فرایندی نهادی و میان‌بخشی دنبال می‌کند. مطالعات پیشین نیز، هرچند با تمرکزهای متفاوت، به این پیوند اشاره کرده‌اند. سیفی و حبیب‌زاده نشان داده‌اند که UNDP می‌تواند در اجرایی‌شدن حق توسعه در ایران نقش پشتیبان داشته باشد، به‌ویژه از مسیر ظرفیت‌سازی و هم‌راستا کردن سیاست‌های توسعه‌ای با موازین حقوقی و انسانی (Seifi & Habibzadeh, 2014). راعی و باغبان صبور نیز بر جایگاه حق بر توسعه در برنامه توسعه ملل متحد تأکید کرده‌اند و آن را یکی از مبانی فهم مداخلات این نهاد دانسته‌اند (Raei & Baghban Sabour, 2014). در سطحی گسترده‌تر، پژوهش‌های مرتبط با سازمان ملل در ایران نیز نشان می‌دهند که همکاری‌های این نظام با نهادهای داخلی، زمانی اثرگذارتر با اولویت‌های ملی تجربه، مشارکت ذی‌نفعان و هم‌سویی با اولویت‌های ملی تکیه داشته‌اند (Meshatian, 2007). از سوی دیگر، محدودیت‌های توسعه در ایران نشان می‌دهد که بحث توسعه پایدار فقط یک موضوع نظری نیست. بحران آب، فشار بر اکوسیستم‌ها، آسیب‌پذیری در برابر بلایا و ناپایداری برخی معیشت‌ها، همگی مؤید آن‌اند که الگوی توسعه کشور باید با معیارهای پایداری و تاب‌آوری

بازنگری شود (Esmaeil Asadi, 2014). در این چارچوب، ظرفیت UNDP برای ارائه دانش فنی، حمایت از پروژه‌های آزمایشی و تقویت همکاری میان دولت، جامعه محلی و نهادهای بین‌المللی، اهمیت تحلیلی پیدا می‌کند. برآیند این مبانی نظری آن است که توسعه پایدار، توسعه انسانی و حق بر توسعه سه سطح به‌هم‌پیوسته از یک منطق واحدند: توسعه باید انسان‌محور، مشارکت‌پذیر، عدالت‌گرا و سازگار با محدودیت‌های محیطی باشد. از این منظر، نقش UNDP در ایران را باید نه صرفاً در سطح اجرا، بلکه در سطح بسترسازی نهادی، انتقال دانش، تقویت مشارکت و هم‌افزایی میان توسعه و حقوق تحلیل کرد. همین چارچوب نظری مبنای ورود به بررسی پیشینه و سپس تحلیل نقش این نهاد در ایران خواهد بود.

جایگاه و کارکرد برنامه توسعه ملل متحد در نظام سازمان ملل

برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) به‌عنوان بازوی اصلی توسعه‌ای و بزرگ‌ترین آژانس چندجانبه کمک‌های فنی در منظومه ملل متحد، نقشی محوری در هماهنگ‌سازی، تأمین مالی و هدایت راهبردی برنامه‌های پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایفا می‌کند. تأسیس این نهاد در سال ۱۹۶۵، نقطه عطفی در گذار جامعه بین‌المللی از رویکردهای سنتیِ اعطای کمک‌های فنیِ پراکنده به سوی یک چارچوب هماهنگ و یکپارچه در سطح جهانی برای کاهش فقر و استقرار توسعه متوازن به شمار می‌رود (Mousazadeh, 2015). در چارچوب ساختار منشور ملل متحد، ارتقای سطح زندگی، حل مسائل اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی و ترویج همکاری‌های چندجانبه ذیل مأموریت‌های شورای اقتصادی و اجتماعی (ECOSOC) تعریف شده است؛ در این منظومه، UNDP به‌عنوان موتور محرک عملیاتی برای تحقق اهداف توسعه‌ای منشور عمل می‌کند (Mosaffa, 2012). از منظر تحلیل ساختاری سازمان‌های بین‌المللی، کارکرد اساسی UNDP فراتر از یک نهاد خیریه یا اهداکننده مالیِ صرف است. این سازمان در واقع به‌عنوان «شبکه جهانی دانش و پیونددهنده تجارب توسعه‌ای» شناخته می‌شود که هدف اصلی آن، ظرفیت‌سازی نهادی در کشورهای جنوب و تقویت حاکمیت ملی از طریق توانمندسازی تصمیم‌گیران محلی است (Pease, 2015). در این چارچوب، کارویژه‌های محوری UNDP در نظام بین‌الملل را می‌توان در چهار محور اساسی صورت‌بندی و تحلیل کرد:

نخست، هماهنگ‌سازی شبکه‌ای و پیونددهی میان‌نهادی؛ برنامه توسعه ملل متحد مسئولیت هدایت و هماهنگی عملیاتی تیم‌های کشوری سازمان ملل (UNCT) را بر عهده داشته و تدوین چارچوب‌های همکاری توسعه پایدار را در تعامل مستقیم با دولت‌های میزبان تسهیل می‌کند (Meshatian, 2007). این کارکرد هماهنگ‌کننده سبب می‌شود تا از موازی‌کاری آژانس‌های تخصصی جلوگیری شده و هم‌افزایی میان بخش‌های مختلف حاصل گردد (Mosaffa et al., 1995).

دوم، گفتمان‌سازی نظری و هنجارسازی در سطح بین‌المللی؛ با معرفی مفهوم «توسعه انسانی» و انتشار سالانه گزارش‌های توسعه انسانی (HDR) از سال ۱۹۹۰، این نهاد توانست هژمونی رویکردهای تک‌بعدی مبتنی بر تولید ناخالص داخلی (GDP) را به چالش بکشد و توجه جامعه جهانی را به شاخص‌های کیفیت زندگی، آموزش، سلامت و برابری معطوف سازد (Ebrahimifar & Akhavan, 2015). این نقش هنجاری در ترویج پیوند میان توسعه و موازین حقوق بشر و تعمیق مفهومی «حق بر توسعه» تبلور یافته است (Salomon, 2012).

سوم، ظرفیت‌سازی نهادی و مدیریت راهبردی برنامه‌ها؛ این نهاد تلاش می‌کند تا با تکیه بر اصول مالکیت ملی و هم‌راستاسازی مداخلات با برنامه‌های توسعه‌ای دولت‌ها، ظرفیت‌های ساختاری و انسانیِ پایدار ایجاد کند (Raei & Baghban Sabour, 2014). بدین‌سان، تمرکز UNDP از اجرای مستقیم پروژه‌ها به تسهیل‌گری سیاستی، ارائه مشاوره‌های فنی و انتقال بهترین تجارب منطقه‌ای و جهانی، از جمله در قالب همکاری‌های جنوب ـ جنوب، معطوف شده است (Mohammadi, 2013).

چهارم، تسهیل تأمین مالیِ ترکیبی و پیوند با سازوکارهای بین‌المللی؛ این برنامه به‌عنوان یکی از بازوهای اجرایی کلیدی تسهیلات جهانی محیط زیست (GEF) و صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا عمل می‌کند و از این طریق، دسترسی کشورهای در حال توسعه به منابع مالیِ بین‌المللی و فناوری‌های نوآورانه را هموار می‌سازد (Seifi & Habibzadeh, 2014).

در بستر کشورهای در حال توسعه، کارکرد نهادی UNDP واجد اهمیت تحلیلیِ مضاعفی است. کشورهای جنوب عمدتاً با چالش‌های ساختاری چون کمبود ظرفیت‌های نهادی، نابرابری در توزیع منابع و آسیب‌پذیری بالا در برابر شوک‌های بیرونی و دگرگونی‌های اقلیمی روبه‌رو هستند (Saei & Seifi, 2015). در این فضا، ورود UNDP با رویکرد ارتقای تاب‌آوری و فقرزدایی پایدار، بستری فراهم می‌سازد تا سیاست‌های عمومی به سمت رفع نیازهای اقشار آسیب‌پذیر و صیانت از پایه‌های بوم‌شناختی هدایت شوند (Sariolghalam, 2013). از این رو، کارکرد UNDP در تعامل با دولت‌ها بر سه مؤلفه بنیادین استوار است: ۱) اصل رهبری و مالکیت ملی، به‌گونه‌ای که برنامه‌ها دقیقاً منطبق بر اسناد بالادستی و اولویت‌های حاکمیتی هر کشور تنظیم می‌گردد؛ ۲) رویکرد مشارکتی و پایین‌به‌بالا، به‌منظور دخیل‌سازی جوامع محلی و تقویت مشارکت معنادار در فرایند تصمیم‌گیری؛ و ۳) پیوند دادن توسعه به عدالت و پایداری زیست‌محیطی (Raei & Baghban Sabour, 2014). همین ویژگی‌ها جایگاه این نهاد را از یک سازمان مجریِ فنی به یک شریک راهبردی در استقرار بسترهای حکمرانی مطلوب و توسعه تاب‌آور ارتقا بخشیده است.

پیشینه پژوهش و خلأ مطالعاتی

بررسی ادبیات پژوهشی پیرامون تعامل جمهوری اسلامی ایران و نظام ملل متحد نشان می‌دهد که مطالعات پیشین را می‌توان در سه دسته کلی طبقه‌بندی و ارزیابی کرد:

دسته نخست: مطالعات حقوقی و هنجاری با محوریت حق بر توسعه و سازمان‌های بین‌المللی

بخشی از پژوهشگران، فعالیت‌های برنامه توسعه ملل متحد را در بستر نظریه حقوق بین‌الملل بشر و هنجارسازی‌های بین‌المللی تحلیل کرده‌اند. سیفی و حبیب‌زاده در بررسی نقش UNDP در اجرایی‌شدن حق توسعه در ایران، نشان داده‌اند که این نهاد از رهگذر ظرفیت‌سازی نهادی، انتقال دانش فنی و تلفیق رویکردهای مشارکتی، توانسته است بسترهای هنجاری و عملیاتیِ ارتقای حق بر توسعه را در سطح سیاست‌گذاری ملی تقویت کند (Seifi & Habibzadeh, 2014). همچنین، راعی و باغبان صبور با تمرکز بر مؤلفه‌های حق بر توسعه در اسناد و برنامه‌های کشوری UNDP در ایران، نقش این نهاد را در ارتقای شاخص‌های رفاهی، توانمندسازی ساختاری و تضمین مشارکت شهروندان مورد ارزیابی قرار داده‌اند (Raei & Baghban Sabour, 2014). در بیانی کلان‌تر، روند تکوین و گذار حق توسعه از یک مطالبه صرفاً سیاسیِ کشورهای در حال توسعه به یک قاعده حقوقی الزام‌آور در نظام بین‌الملل را تبیین کرده و بسترهای حقوقی لازم برای تعامل با نهادهای توسعه‌ای را واکاوی نموده است (Molaei, 2007). چارچوب‌های هنجاری و تعهدات بین‌المللی دولت‌ها و سازمان‌های جهانی در تحقق حق توسعه را بررسی کرده است (Shaygan, 2009). این دسته از مطالعات، اگرچه بنیادهای هنجاری و حقوقی تعامل را به‌خوبی روشن می‌سازند، اما غالباً از تحلیل پیوند میان این اصول هنجاری با متغیرهای ساختاریِ اقتصاد سیاسی و اسناد اقدام کشوری غفلت ورزیده‌اند.

دسته دوم: مطالعات تطبیقی و کلان پیرامون سیاست‌های توسعه‌ای و شاخص‌های توسعه انسانی

گروه دوم از مطالعات، اثرگذاری سیاست‌های توسعه‌ای بین‌المللی بر وضعیت شاخص‌های کلان کشور را مورد توجه قرار داده‌اند. ابراهیمی‌فر و اخوان در مطالعه‌ای تطبیقی به ارزیابی تأثیر سیاست‌های توسعه‌ای سازمان ملل متحد بر شاخص توسعه انسانی در ایران و آفریقای جنوبی

پرداخته و اثبات کرده‌اند که اثربخشی این سیاست‌ها ارتباط مستقیمی با میزان هم‌راستایی آن‌ها با ساختارهای نهادی و اولویت‌های داخلی هر کشور دارد (Ebrahimifar & Akhavan, 2015). محمدی نیز نقش نظام ملل متحد در تحقق اهداف توسعه هزاره در ایران را با تأکید بر آرمان هشتم، یعنی ایجاد مشارکت جهانی برای توسعه، ارزیابی کرده و زمینه‌های همکاری چندجانبه را تبیین نموده است (Mohammadi, 2013). از سوی دیگر، مطالعات سازمانی از قبیل پژوهش مشاطیان به توصیف تاریخچه، ساختار و دامنه فعالیت‌های دفاتر و کارگزاری‌های مختلف ملل متحد در ایران پرداخته‌اند (Meshatian, 2007). این پژوهش‌ها با وجود ارائه دیدگاهی تطبیقی و کلان، به دلیل تمرکز بر روندهای کلی نظام ملل متحد، سازوکارهای خرد و پروژه‌محورِ UNDP را کمتر به‌صورت عمیق واکاوی کرده‌اند.

دسته سوم: مطالعات ارزیابی فنی و موردی پروژه‌های زیست‌محیطی و معیشتی

دسته سوم به سنجش میدانی و کارکردیِ پروژه‌های مشترک اجرایی میان دولت ایران و UNDP اختصاص دارد. حسن‌نژاد، کهنسال و قربانی به امکان‌سنجی سیاست‌های انگیزشی در پروژه بین‌المللی ترسیب کربن پرداخته و نقش راهبردهای مشارکتی UNDP در توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی جوامع محلیِ مناطق خشک و بیابانی را به تصویر کشیده‌اند (Hasannejad et al., 2002). در همین راستا، مطالعات کاربردیِ سازمان برنامه و بودجه و اسناد ارزیابی پروژه‌های مشترک، نظیر حفاظت از تنوع زیستی زاگرس مرکزی یا احیای تالاب‌ها، نشان می‌دهند که تأکید UNDP بر مدیریت یکپارچه منابع زیستی و کاهش آسیب‌پذیری اقلیمی، اثرات ملموسی در سطح پایلوت‌های محلی بر جای گذاشته است (Esmaeil Asadi, 2014).

مرور نظام‌مند پیشینه نشان می‌دهد که با وجود غنای ادبیات پژوهشی در حوزه‌های مذکور، دست‌کم سه خلأ مفهومی و تجربی اساسی در مطالعات پیشین به چشم می‌خورد:

انقطاع میان رویکردهای هنجاری (حقوقی) و ارزیابی‌های فنی (پروژه‌ای): بیشتر پژوهش‌های موجود یا صرفاً با رویکردی انتزاعی و حقوقی به بحث حق بر توسعه پرداخته‌اند و یا در قالب گزارش‌های ارزیابی فنی و بوم‌شناختی، تنها نتایج فیزیکی چند پروژه را گزارش کرده‌اند. در این میان، ادبیات موجود از یک الگوی تحلیل یکپارچه که نشان دهد «سازوکارهای عملیاتی و ظرفیت‌سازی UNDP چگونه اصول هنجاریِ توسعه انسانی و حق توسعه را به واقعیت‌های میدانی و تاب‌آوری نهادی تبدیل می‌کنند» تهی است.

فقدان تحلیل سازوکارهای اثرگذاری در شرایط چالش‌های نوین و چندگانه: عمده پژوهش‌های موجود پیش از تحولات ساختاری اخیر و پیش از اجرای اسناد جدید برنامه‌ای به نگارش درآمده‌اند. بنابراین، نحوه انطباق مداخلات UNDP با متغیرهایی نظیر تنش‌های شدید آبی (Esmaeil Asadi, 2014)، تحریم‌های یکجانبه و شوک‌های ناشی از تغییر اقلیم، در چارچوب سند برنامه کشوری جدید (CPD 2023–2027) بررسی نشده است.

کم‌توجهی به نقش UNDP به‌عنوان تسهیل‌گر تاب‌آوری نهادی و سیاستی: در ادبیات پیشین، عمدتاً بر جنبه‌های مادی و کمک‌های مالی تمرکز شده و نقش بنیادین این نهاد در «تولید دانش سیاستی»، «پیوند دادن کنشگران محلی به سیاست‌گذاران ملی» و «ایجاد الگوهای بومی‌شده برای مدیریت بلایا و پایداری معیشت» کمتر با نگاهی انتقادی و توسعه‌محور تحلیل شده است.

پژوهش حاضر با هدف پر کردن این شکاف‌های مطالعاتی، در پی آن است تا با تکیه بر چارچوب نظری ترکیبی (توسعه پایدار، توسعه انسانی و حق بر توسعه) و با استناد به اسناد دست اول برنامه‌ای و گزارش‌های میدانی، نقش نهادی و بسترساز UNDP در ارتقای تاب‌آوری و توسعه پایدار در ایران را مورد واکاوی علمی و انتقادی قرار دهد.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از حیث هدف در زمره پژوهش‌های کاربردی و از منظر ماهیت و شیوه تحلیل، پژوهشی توصیفی ـ تحلیلی با رویکرد کیفی است. در این بررسی، با کاربست روش تحلیل اسنادی، سازوکارهای نهادی، هنجاری و عملیاتی برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) در بسترسازی توسعه پایدار در جمهوری اسلامی ایران واکاوی شده است. رویکرد تحلیلی این مقاله فراتر از بازگویی صرف شرح وظایف یا گزارش‌های عملکردی سازمانی، بر سنجش انتقادی چگونگی ترجمان هنجارهای بین‌المللی توسعه، نظیر توسعه انسانی و حق بر توسعه، به چارچوب‌های اقدام و ارزیابی پیامدهای آن در سطح نهادی و محلی تمرکز دارد.

گردآوری داده‌ها بر روش اسنادکاوی نظام‌مند مبتنی است. جامعه اسنادی پژوهش دربرگیرنده اسناد دست‌اول بین‌المللی، اسناد برنامه‌ای دوجانبه، گزارش‌های رسمی دستگاه‌های حاکمیتی و ادبیات علمی معتبر دانشگاهی است. در این میان، اسناد بنیادینی همچون اعلامیه حق بر توسعه ۱۹۸۶، سند برنامه کشوری برنامه توسعه ملل متحد برای جمهوری اسلامی ایران در دوره ۲۰۲۳–۲۰۲۷ (CPD)، چارچوب همکاری توسعه پایدار سازمان ملل متحد (UNSDCF)، اسناد تفصیلی پروژه‌های مشترک محیط‌زیستی و توانمندسازی، قوانین و اسناد برنامه‌های پنج‌ساله توسعه کشور و گزارش‌های سالانه توسعه انسانی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته‌اند.

فرایند تحلیل داده‌های متنی با بهره‌گیری از شیوه تحلیل مضمون کیفی انجام یافته است. در این الگو، گزاره‌ها، خط‌مشی‌ها و ابزارهای مداخله‌ایِ مستخرج از متون در سه سطح هنجاری، ساختاری و عملیاتی کدگذاری شده و در پیوند با ابعاد سه‌گانه توسعه پایدار، شامل پایداری زیست‌محیطی، انسجام اجتماعی و پویایی اقتصادی، به همراه بعد مکمل حکمرانی و ظرفیت‌سازی نهادی بازتفسیر گردیده‌اند. به‌منظور تضمین روایی، تحدید سوگیری‌های سازمانی و ارتقای دقت تحلیل، از راهبرد سه‌سویه‌سازی منابع (Triangulation) استفاده شده است؛ به این صورت که خروجی‌های اعلام‌شده در گزارش‌های سازمانی UNDP با داده‌های نظارتی دستگاه‌های اجرایی ملی و یافته‌های مطالعات مستقل علمی تطبیق یافته و مورد ارزیابی نقادانه قرار گرفته‌اند. قلمرو زمانی پژوهش نیز با تمرکز تحلیلی بر تحولات جاری و سند برنامه کشوری ۲۰۲۳–۲۰۲۷ تعیین شده و سیر تکاملی مداخلات دو دهه اخیر را در بر می‌گیرد.

یافته‌ها و بحث

چارچوب‌های برنامه‌ای و همکاری UNDP با ایران

بررسی تحلیلی روند همکاری‌های مشترک میان جمهوری اسلامی ایران و برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) نشان می‌دهد که مناسبات دو طرف در طول دهه‌های گذشته از مرحله تعاملات فنی و کمک‌های کارشناسیِ موردی، به سطحی ساختاریافته و منطبق بر چارچوب‌های چندساله برنامه‌ای ارتقا یافته است. این تعامل نهادی از همان سال‌های آغازینِ بازتعریف ساختار همکاری‌های بین‌المللی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با هدف انتقال دانش فنی و تقویت قابلیت‌های اجرایی دستگاه‌های عمومی پایه‌گذاری شد (Meshatian, 2007). با این حال، تثبیت سازوکارهای این همکاری در دهه‌های پس از جنگ تحمیلی و هم‌زمان با اجرای برنامه‌های پنج‌ساله توسعه ملی شکل منسجم‌تری به خود گرفت؛ جایی که نهادهای سیاست‌گذار داخلی در پی بازسازی ظرفیت‌های زیربنایی، بهبود شاخص‌های انسانی و استقرار الگوهای پایداری اقتصادی و زیست‌محیطی بودند (Shirzadi, 2007). در این بستر تاریخی، کارکرد UNDP نه در مقام یک بازیگر مداخله‌گر، بلکه به‌عنوان یک تسهیل‌گر بی‌طرف در انتقال فناوری، ترویج مشاوره‌های سیاستی و پشتیبانی از برنامه‌های معیشتی و اجتماعی بازتعریف گردید (Meshatian, 2007). همگام با گذار جامعه بین‌المللی به سمت پیوند دادن ابعاد اجتماعی، اقتصادی و هنجاری در آغاز هزاره سوم،

تعاملات برنامه‌ای طرفین نیز دستخوش تحولی کیفی شد. در این دوران، سندهای برنامه کشوری مشترک به‌عنوان میثاق اصلی هدایت منابع و تنظیم اولویت‌های اجرایی جایگاه ویژه‌ای یافتند (Meshatian, 2007). این اسناد بر پایه پیوند میان اهداف برنامه‌های توسعه‌ای پنج‌ساله کشور و آرمان‌های جهانیِ پذیرفته‌شده، نظیر اهداف توسعه هزاره و کاهش فقر ساختاری تدوین شدند (Shirzadi, 2007). تحلیل سازوکارهای این اسناد نشان می‌دهد که رویکرد همکاری‌ها به‌تدریج از اجرای طرح‌های کالبدی و مادی صرف، به سمت ظرفیت‌سازی راهبردی، ارتقای حکمرانی بخشی، حمایت از معیشت‌های پایدار و مهار آسیب‌پذیری‌های نهادی تغییر جهت داده است (Mohammadi, 2013). از این منظر، اسناد اقدام مشترک به‌عنوان پل ارتباطی میان تعهدات بین‌المللی و نیازهای سیاستی در سطح ملی عمل نموده‌اند (Meshatian, 2007).

یکی از ارکان بنیادین در چارچوب‌های همکاری UNDP با جمهوری اسلامی ایران، ابتنای قطعی بر «اصل مالکیت و رهبری ملی» در تمامی مراحل نیازسنجی، طراحی، تصویب و اجرای پروژه‌هاست. مطابق با الزامات تدوین اسناد کشوری، تمامی مداخلات این نهاد بین‌المللی مستقیماً با احکام قانونی و اولویت‌های اسناد بالادستی، به‌ویژه احکام مرتبط با محیط زیست و تعادل‌بخشی منطقه‌ای در برنامه‌های توسعه ملی هماهنگ و هم‌راستا می‌شوند (Shirzadi, 2007). در بعد هنجاری و سازمانی، برنامه توسعه ملل متحد در ایران در درون منظومه گسترده‌تر «چارچوب کمک‌های توسعه‌ای سازمان ملل متحد» (UNDAF) و چارچوب‌های همکاری توسعه پایدار (UNSDCF) عمل می‌کند؛ سازوکاری که موجب یکپارچه‌سازی فعالیت‌های کارگزاری‌های تخصصی مختلف، پرهیز از موازی‌کاری‌های اداری و هدایت هم‌افزای منابع مالی و فنی در راستای راهبردهای اولویت‌دار کشور می‌گردد (Meshatian, 2007). این انطباق نهادی سبب شده است تا پروژه‌های اجرایی از پشتیبانی رسمی وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های متولی برخوردار بوده و زمینه نهادینه‌سازی دستاوردهای آن‌ها در نظام اداری کشور فراهم شود (Seifi & Habibzadeh, 2014). نقطه اوج و پیشرفته‌ترین الگوی تنظیم همکاری‌های مشترک در شرایط کنونی، در «سند برنامه کشوری جمهوری اسلامی ایران (۲۰۲۳–۲۰۲۷)» تبلور یافته است (Raei & Baghban Sabour, 2014). این سند برنامه‌ای با درک واقع‌بینانه از چالش‌های ترکیبی و متقاطع فراروی توسعه پایدار در ایران ـ از جمله پیامدهای اقتصادی تحریم‌های یکجانبه، نوسانات بازار کار، پیری جمعیت، تغییرات اقلیمی و بحران‌های حاد منابع آب ـ طراحی شده است (Esmaeil Asadi, 2014). برنامه کشوری جدید بر چهار رکن به‌هم‌پیوسته استوار است: ارتقای تاب‌آوری اقتصادی و پایداری معیشت‌های فراگیر، صیانت بوم‌شناختی و مدیریت یکپارچه منابع طبیعی و مخاطرات اقلیمی، تقویت حکمرانی مبتنی بر داده و ظرفیت‌های نهادی، و در نهایت مهار آسیب‌پذیری‌های اجتماعی و ارتقای سلامت همگانی (Raei & Baghban Sabour, 2014). در این پارادایم نوین، UNDP با پرهیز از الگوهای خطی و تجویزی، رویکرد مداخله‌ای خود را بر تقویت تاب‌آوری ساختاری، آزمودن الگوهای سیاستی نوآورانه در مقیاس‌های پایلوت و بسترسازی برای تعمیم آن‌ها به سطح قوانین و برنامه‌های ملی استوار ساخته است (Ghiasvand & Abdolshah, 2013). بدین‌ترتیب، چارچوب برنامه‌ای جاری نشان‌دهنده تکامل یک همکاری راهبردی است که در آن، ظرفیت‌سازی بین‌المللی به‌عنوان ابزاری در خدمت تحقق اولویت‌های ملی، صیانت از حقوق پایه‌ای شهروندان و بسترسازی برای رشد تاب‌آور در شرایط نااطمینانی‌های محیطی و اقتصادی به کار گرفته می‌شود (Raei & Baghban Sabour, 2014).

نقش UNDP در بُعد زیست‌محیطی توسعه پایدار

در پارادایم نوین توسعه پایدار، حفظ منابع طبیعی و پایداری بوم‌شناختی نه به‌مثابه مانعی در برابر پیشرفت اقتصادی، بلکه به‌عنوان زیربنای اساسی برای تحقق حق بر توسعه و ارتقای کیفیت زندگی انسانی تلقی می‌شود. برنامه توسعه ملل متحد با درک این پیوند گسست‌ناپذیر میان

سلامت محیط زیست و رفاه اجتماعی، تلاش کرده است تا رویکردهای سنتیِ رشد اقتصادیِ تک‌بعدی را به سمت مدل‌های تاب‌آور و زیست‌محور هدایت کند (Esmaeil Asadi, 2014). این نهاد در ایران، به‌جای تمرکز بر پروژه‌های محدود و ایزوله، راهبرد خود را بر ظرفیت‌سازی نهادی و مشارکت جوامع محلی در مدیریت منابع طبیعی استوار ساخته است. بدین‌سان، مداخلات این برنامه فراتر از تأمین مالی، در نقش یک کاتالیزور برای پیوند دادن دانش فنی جهانی با تجارب زیسته بومی عمل می‌کند تا از این طریق، مدل‌های حفاظتی بتوانند به بخشی از بدنه سیاست‌گذاری‌های ملی تبدیل شوند (Sariolghalam, 2013). یکی از نمونه‌های موفق در این حوزه، «پروژه حفاظت از تالاب‌های ایران» است که با هدف گذار از مدیریت متمرکز به مدل «مدیریت جامع زیست‌بومی» طراحی شده است. این پروژه با بهره‌گیری از تجارب بین‌المللی و انطباق آن با شرایط اقلیمی کشور، بستری را فراهم آورده تا دستگاه‌های اجرایی مختلف و جوامع محلی به‌صورت هم‌افزا برای احیای اکوسیستم‌های آبی مشارکت کنند. اهمیت این‌گونه مداخلات زمانی آشکارتر می‌شود که چالش‌های عمیقِ کمبود منابع آب و محدود تحقق حق بر توسعه و ارتقای کیفیت زندگی انسانی تلقی می‌شود. برنامه توسعه ملل متحد با درک این پیوند گسست‌ناپذیر میان سلامت محیط زیست و رفاه اجتماعی، تلاش کرده است تا رویکردهای سنتیِ رشد اقتصادیِ تک‌بعدی را به سمت مدل‌های تاب‌آور و زیست‌محور هدایت کند (Esmaeil Asadi, 2014). این نهاد در ایران، به‌جای تمرکز بر پروژه‌های محدود و ایزوله، راهبرد خود را بر ظرفیت‌سازی نهادی و مشارکت جوامع محلی در مدیریت منابع طبیعی استوار ساخته است. بدین‌سان، مداخلات این برنامه فراتر از تأمین مالی، در نقش یک کاتالیزور برای پیوند دادن دانش فنی جهانی با تجارب زیسته بومی عمل می‌کند تا از این طریق، مدل‌های حفاظتی بتوانند به بخشی از بدنه سیاست‌گذاری‌های ملی تبدیل شوند (Sariolghalam, 2013).

یکی از نمونه‌های موفق در این حوزه، «پروژه حفاظت از تالاب‌های ایران» است که با هدف گذار از مدیریت متمرکز به مدل «مدیریت جامع زیست‌بومی» طراحی شده است. این پروژه با بهره‌گیری از تجارب بین‌المللی و انطباق آن با شرایط اقلیمی کشور، بستری را فراهم آورده تا دستگاه‌های اجرایی مختلف و جوامع محلی به‌صورت هم‌افزا برای احیای اکوسیستم‌های آبی مشارکت کنند. اهمیت این‌گونه مداخلات زمانی آشکارتر می‌شود که چالش‌های عمیقِ کمبود منابع آب و محدودیت‌های کمی و کیفی در دسترس را در کانون تحلیل سیاست‌های توسعه‌ای قرار دهیم (Esmaeil Asadi, 2014). در واقع، پروژه تالاب‌ها تنها یک اقدام حفاظتی نیست، بلکه تلاشی است برای تثبیت معیشت جوامع وابسته به این اکوسیستم‌ها و کاهش اثرات تخریبی ناشی از بحران‌های آبی که پایداری اجتماعی ـ اقتصادی مناطق را تهدید می‌کند (Sen, 2013). در کنار پروژه‌های حفاظت از تالاب‌ها، «پروژه ترسیب کربن» محیط زیست. این رویکرد ساختاری، با هدف نهادینه‌سازی اصول پایداری در برنامه‌های توسعه ملی دنبال می‌شود تا حفاظت از سرمایه‌های طبیعی به‌عنوان یک ضرورت استراتژیک در نظام برنامه‌ریزی کشور تثبیت گردد (Goodarzvand Chegini, 2013). علاوه بر این، در حوزه مدیریت ریسک و تاب‌آوری در برابر مخاطرات طبیعی، UNDP تلاش کرده است تا با آموزش و ظرفیت‌سازی، دستگاه‌های ملی را برای مواجهه با بحران‌های ناشی از تغییر اقلیم آماده سازد (Ghiasvand & Abdolshah, 2013). این اقدامات در مجموع، بیانگر یک استراتژی کلان است که در آن محیط زیست به‌عنوان یک مقوله فرابخشی نگریسته می‌شود. با اتکا به این رویکرد، برنامه توسعه ملل متحد می‌کوشد تا با تقویت زیرساخت‌های نهادی و ارتقای آگاهی سیاستی، بستری پایدار فراهم سازد که در آن رشد اقتصادیِ آینده، بدون تخریب پایه‌های بوم‌شناختیِ حیات، امکان‌پذیر باشد (Ebrahimifar & Akhavan, 2015). بدین‌ترتیب، عملکرد این نهاد در بعد زیست‌محیطی، تلاشی مداوم برای پیوند دادنِ استانداردهای توسعه پایدار جهانی با واقعیت‌های سرزمینی و ظرفیت‌های نهادی ایران در مسیر دستیابی به تاب‌آوری بلندمدت است.

نقش UNDP در بُعد اجتماعی و اقتصادی توسعه پایدار

بعد اجتماعی و اقتصادی توسعه پایدار در چارچوب فعالیت‌های برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) در ایران، به‌ویژه در سند برنامه کشوری ۲۰۲۳–۲۰۲۷، با رویکردی مبتنی بر ارتقای تاب‌آوری در برابر شوک‌های بیرونی و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر بازتعریف شده است. چالش‌های اقتصادیِ ناشی از عوامل برون‌زا و پیامدهای پاندمی کرونا، آسیب‌پذیری ساختاری گروه‌هایی نظیر کارگران بخش غیررسمی، شاغلانِ فاقد مهارت، جوانان جویای کار و خانوارهای با سرپرست زن را در دهک‌های درآمدی پایین تشدید کرده است. در این شرایط، نقش UNDP از یک بازیگر صرفاً مالی به یک تسهیل‌گر راهبردی در حوزه «اقتصاد مقاوم» ارتقا یافته است؛ به‌گونه‌ای که این نهاد با ریاست مشترک، به همراه یونیسف، بر «ستون اقتصاد تاب‌آور»، نقش کلیدی در تدوین برنامه بازیابی اجتماعی ـ اقتصادی سازمان ملل متحد و طراحی بسته‌های کمک‌های فنی برای کاهش اثرات منفی عوامل خارجی بر حمایت‌های اجتماعی ایفا نموده است (Raei & Baghban Sabour, 2014).

این مداخلات با تکیه بر رویکرد توسعه انسانی آمارتیا سن، فراتر از شاخص‌های کلان تولید ناخالص داخلی (GDP) حرکت کرده و بر «توانمندسازی» به‌عنوان هسته مرکزی توسعه پایدار تمرکز دارد. هدف اصلی UNDP در این بُعد، هموارسازی مسیر دستیابی به رشد اقتصادی عادلانه و پایدار از طریق ظرفیت‌سازی نهادی برای مدیریت ریسک‌های اجتماعی است. انتقال دانش فنی و ارائه مشاوره‌های سیاستی برای بهبود نظام‌های حمایت اجتماعی، به جوامع محلی و کشاورزان خردمقیاس کمک می‌کند تا با وجود بحران‌های زیست‌محیطی نظیر تنش آبی و خشکسالی، معیشت خود را بازسازی کنند. بدین‌سان، رویکرد اقتصادی UNDP در ایران ترکیبی از «تاب‌آوری معیشتی» و «اصلاحات نهادی» است که تلاش دارد شکاف‌های موجود در بهره‌مندی از فرصت‌های توسعه‌ای را از طریق پیوند میان کنشگران ملی و تجارب موفق بین‌المللی ترمیم نماید (Seifi & Habibzadeh, 2014). کارکرد UNDP در بُعد اجتماعی و اقتصادی، نه به‌عنوان مجریِ مستقیم خدمات عمومی، بلکه به‌عنوان هماهنگ‌کننده‌ای است که ظرفیت‌های داخلی را برای مواجهه با ریسک‌های چندلایه، مانند تغییرات اقلیمی و شوک‌های اقتصادی، هم‌راستا می‌سازد. تمرکز این برنامه بر حمایت از گروه‌های در معرض خطر، نشان‌دهنده گذار از سیاست‌های توسعه‌ایِ عمومی به سوی سیاست‌های «هدفمند و ریسک‌محور» است. با استقرار سازوکارهای مدیریتیِ مشترک، UNDP تلاش دارد تا ضمن تقویت تاب‌آوریِ ساختارِ اشتغالِ غیررسمی، بستری فراهم آورد که در آن توسعه اجتماعی ـ اقتصادی نه‌تنها به معنای رشد عددی، بلکه به‌مثابه گسترش آزادی‌ها و قابلیت‌های انسانی در سایه حکمرانی مطلوب و پایداری منابع طبیعی محقق گردد (Raei & Baghban Sabour, 2014).

نقش UNDP در حکمرانی، ظرفیت‌سازی و مشارکت ذی‌نفعان

در سند برنامه کشوری ۲۰۲۳–۲۰۲۷، نقش UNDP در ایران به‌صورت مستقیم به الگوی حکمرانی توسعه‌محور گره خورده است؛ الگویی که در آن، مداخله این نهاد نه به‌مثابه جایگزین نهادهای ملی، بلکه به‌عنوان پشتیبان ظرفیت‌های حکمرانی، هماهنگی نهادی و تصمیم‌گیری مبتنی بر ریسک تعریف می‌شود. تصریح سند بر انطباق برنامه کشوری با «چشم‌انداز بیست‌ساله»، «برنامه پنج‌ساله توسعه» و «برنامه راهبردی UNDP»، همراه با تأکید بر «رهبری و مالکیت ملی»، نشان می‌دهد که UNDP در این دوره بیش از هر چیز در مقام یک تسهیل‌گر نهادی عمل می‌کند؛ نهادی که مأموریت آن تقویت سازوکارهای حکمرانی در حوزه‌های اولویت‌دار و کمک به هم‌راستاسازی سیاست‌های ملی با چارچوب همکاری توسعه پایدار سازمان ملل است (Raei & Baghban Sabour, 2014).

از منظر کارکردی، این رویکرد بر سه سطح اثر می‌گذارد. نخست، در سطح سیاست‌گذاری، UNDP با تکیه بر ظرفیت کارشناسی خود در چهار حوزه اولویت‌دار، به دولت و نهادهای ذی‌ربط در طراحی مسیرهای توسعه «بیشتر پایدار و عادلانه» کمک می‌کند. دوم، در سطح نهادی،

این نهاد از طریق انتقال دانش، پشتیبانی فنی و ایجاد پیوند میان دستگاه‌های ملی و شبکه تخصصی سازمان ملل، به ارتقای توان اجرایی و هماهنگی بین‌بخشی یاری می‌رساند. سوم، در سطح مشارکت، منطق برنامه کشوری بر تعامل با شرکای ملی و بین‌المللی استوار است؛ به‌گونه‌ای که UNDP در کنار نهادهای تخصصی سازمان ملل، ظرفیت‌های مشترک برای مواجهه با بحران‌هایی مانند فقر، فشارهای زیست‌محیطی، ناامنی معیشتی و مخاطرات طبیعی را فعال می‌سازد (Raei & Baghban Sabour, 2014). این الگو از حکمرانی، با ادبیات «حکمرانی خوب» و «ظرفیت‌سازی» در ادبیات توسعه هم‌افق است. در این چارچوب، UNDP نه‌تنها به‌دنبال اجرای پروژه‌های پراکنده، بلکه در پی ایجاد شرایطی است که در آن نهادهای داخلی بتوانند سیاست‌گذاری، مدیریت ریسک و پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی و محیط‌زیستی که توسعه را مستلزم نهادهای انتقالی، کیفیت حکمرانی و پیوند میان رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی می‌دانند، سازگار است (Habibi et al., 2004; Razmi & Sedighi, 2012). در نتیجه، مشارکت ذی‌نفعان در منطق UNDP صرفاً یک ابزار ارتباطی نیست، بلکه بخشی از سازوکار تولید مشروعیت، کارآمدی و پایداری مداخلات توسعه‌ای است.

از سوی دیگر، توجه سند به بحران‌های درهم‌تنیده، از جمله تنش آبی، تغییر اقلیم، آسیب‌پذیری زیرساخت‌های شهری و فشار بر خدمات عمومی، نشان می‌دهد که ظرفیت‌سازی موردنظر UNDP صرفاً معطوف به آموزش یا حمایت اداری نیست، بلکه به‌طور مشخص به «حکمرانی ریسک‌محور» مربوط می‌شود. در چنین چارچوبی، مشارکت ذی‌نفعان محلی، بخشی از پاسخ نهادی به پیچیدگی مسائل توسعه است؛ زیرا بدون درگیر کردن سطوح مختلف کنشگران، از دولت و شهرداری‌ها تا جوامع محلی و گروه‌های آسیب‌پذیر، امکان تبدیل مداخله فنی به تحول پایدار وجود ندارد. از این منظر، UNDP در ایران با ایجاد اتصال میان برنامه‌ریزی ملی، فراهم می‌کند؛ بستری برای نهادینه‌سازی توسعه پایدار فراهم می‌کند؛ بستری که در آن، حکمرانی خوب، ظرفیت‌سازی و مشارکت ذی‌نفعان سه جزء تفکیک‌ناپذیر یک منطق واحد توسعه‌ای‌اند (Raei & Baghban Sabour, 2014).

چالش‌ها و محدودیت‌های اثربخشی برنامه‌های UNDP در ایران

با وجود آن‌که اسناد برنامه‌ای UNDP در ایران بر هم‌سویی با اولویت‌های ملی، تقویت حکمرانی توسعه‌محور و پشتیبانی از تاب‌آوری اجتماعی و زیست‌محیطی تأکید دارند، اثربخشی این برنامه‌ها در عمل با مجموعه‌ای از محدودیت‌های ساختاری و زمینه‌ای مواجه است که دامنه اثرگذاری آن‌ها را محدود می‌کند. نخستین محدودیت به ماهیت خودِ مسئله توسعه در ایران بازمی‌گردد؛ یعنی وضعیتی که در آن توسعه پایدار نه در سطح یک پروژه منفرد، بلکه در بستر هم‌زمانِ فشارهای اقتصادی، جمعیتی، زیست‌محیطی و نهادی شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی، حتی مداخلات فنیِ دقیق نیز اگر با ظرفیت نهادی پایدار، هماهنگی بین‌بخشی و تداوم سیاستی همراه نشوند، به دشواری می‌توانند به تغییرات عمیق و ماندگار منجر شوند (Habibi et al., 2004; Sariolghalam, 2013). یکی از مهم‌ترین محدودیت‌ها، شکنندگی محیط اجرایی در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی است. گزارش‌های مربوط به توسعه در ایران نشان می‌دهد که فقر، نابرابری، فشار بر بازار کار و آسیب‌پذیری برخی گروه‌های اجتماعی، ظرفیت جذب و نهادینه‌سازی نتایج پروژه‌های توسعه‌ای را کاهش می‌دهد. در چنین بستری، نقش UNDP به‌ناچار از سطح «توسعه‌گر» به سطح «تسهیل‌گر و جبران‌گر» میل می‌کند؛ یعنی سازمانی که می‌تواند دانش، تجربه و الگوهای فنی را وارد کند، اما توان آن برای حل ریشه‌ای مسائل، تابعی از اصلاحات داخلی و ثبات نهادی است (Saei & Seifi, 2015). از همین رو، شکاف میان طراحی برنامه و امکان تحقق کامل آن، یکی از موانع اصلی سنجش اثربخشی واقعی برنامه‌های UNDP در ایران است.

در سطح محیط‌زیستی نیز محدودیت‌ها برجسته‌اند. منابع آب، تغییر اقلیم، تخریب اکوسیستم‌ها و فشار بر زیست‌بوم‌های حساس، به‌ویژه در مناطق خشک و نیمه‌خشک، توسعه را با قیودی سخت مواجه کرده‌اند. پژوهش‌های داخلی درباره محدودیت‌های کمی و کیفی منابع آب و نیز اسناد مربوط به توسعه پایدار نشان می‌دهند که بسیاری از چالش‌های ایران ماهیتی فرابخشی دارند و نمی‌توان آن‌ها را از طریق مداخله محدود پروژه‌ای رفع کرد (Esmaeil Asadi, 2014; Goodarzvand Chegini, 2013). در نتیجه، حتی پروژه‌هایی که در حوزه مدیریت زیست‌محیطی، تنوع زیستی یا ترسیب کربن اجرا شده‌اند، با این واقعیت روبه‌رو هستند که اثرگذاری آن‌ها بدون اصلاح الگوی مصرف، حکمرانی منابع و هماهنگی در سطح سیاست عمومی، محدود و شکننده باقی می‌ماند (Hasannejad et al., 2002). از سوی دیگر، برنامه کشوری ۲۰۲۳–۲۰۲۷ خود به این واقعیت اذعان دارد که ایران در معرض مجموعه‌ای از ریسک‌های درهم‌تنیده قرار دارد؛ از جمله تنش آبی، خشکسالی، مهاجرت داخلی، شهرنشینی سریع، فشار بر خدمات شهری و آسیب‌پذیری در برابر مخاطرات طبیعی. همین صورت‌بندی نشان می‌دهد که مسئله اصلی، صرفاً «کاهش کارایی» نیست، بلکه با نوعی تراکم بحران مواجهیم که در آن، موفقیت یک مداخله در یک حوزه، به‌راحتی می‌تواند توسط فشارهای بیرونی در حوزه‌ای دیگر خنثی شود (Raei & Baghban Sabour, 2014). بنابراین، محدودیت اثربخشی UNDP در ایران، تا حد زیادی ناشی از این است که برنامه‌ها در محیطی عمل می‌کنند که با عدم قطعیت بالا و ریسک‌های پیوسته تعریف می‌شود؛ محیطی که در آن، پایداری دستاوردها خود به یک مسئله مستقل تبدیل می‌شود. محدودیت دیگر، به سطح حکمرانی و هماهنگی نهادی مربوط است. در ادبیات توسعه، حکمرانی خوب و ظرفیت‌سازی شرط لازم برای تبدیل کمک فنی به تحول نهادی دانسته می‌شود، اما در عمل، تعدد بازیگران، ناهماهنگی میان نهادها، و گاه ناپایداری اولویت‌های ناپایداری اولویت‌های اجرایی، می‌تواند انتقال دانش و تجربه را کند (Razmi & Sedighi, 2012). در چنین وضعی، UNDP گرچه می‌تواند به تولید ظرفیت کمک کند، اما نمی‌تواند به‌تنهایی تضمین کند که این ظرفیت‌ها در ساختارهای اداری و سیاستی تثبیت شوند. این محدودیت، به‌ویژه در پروژه‌هایی که نیازمند مشارکت چند نهاد و پیوند میان سطح ملی و محلی هستند، پررنگ‌تر می‌شود. باید به محدودیت‌های ناشی از ذات همکاری‌های بین‌المللی نیز اشاره کرد. UNDP به‌عنوان یک نهاد بین‌المللی، ناگزیر باید میان اصول هنجاری توسعه انسانی، ملاحظات سیاسی و ظرفیت‌های اجرایی کشور میزبان توازن برقرار کند. از این رو، برنامه‌های آن معمولاً در سطحی طراحی می‌شوند که امکان توافق نهادی و استمرار همکاری را حفظ کنند، اما همین امر ممکن است دامنه مداخله را نسبت به ریشه‌های ساختاری مسائل محدود سازد (Alston, 2005; Marks, 2004; Sengupta, 2004). به بیان دقیق‌تر، UNDP در ایران بیش از آن‌که عاملِ تغییرِ مستقل باشد، عاملِ تقویت‌کننده و هم‌افزا است؛ و اثربخشی نهایی آن به میزان زیادی به ظرفیت دولت، انسجام سیاستی و امکان استمرار اصلاحات داخلی وابسته می‌ماند (Raei & Baghban Sabour, 2014). چالش‌های اثربخشی برنامه‌های UNDP در ایران را باید در سه سطح فهم کرد: سطح زمینه‌ای، که به فشارهای اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی مربوط است؛ سطح نهادی، که به هماهنگی و ظرفیت اجرایی بازمی‌گردد؛ و سطح برنامه‌ای، که به محدودیت‌های مداخله بین‌المللی در محیطی پرریسک و پیچیده اشاره دارد. از این منظر، ارزیابی UNDP در ایران تنها با سنجش خروجی‌های پروژه‌ای ممکن نیست، بلکه باید توان آن در نهادسازی، تداوم‌پذیری نتایج و پیوند دادن منطق توسعه انسانی با واقعیت‌های حکمرانی ملی نیز سنجیده شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش برنامه توسعه ملل متحد در بسترسازی توسعه پایدار در ایران، با بهره‌گیری از روش توصیفی ـ تحلیلی، تحلیل اسنادی و تحلیل مضمون کیفی انجام شد. یافته‌ها نشان داد که نقش UNDP در ایران را نمی‌توان صرفاً در اجرای مجموعه‌ای از

پروژه‌های فنی، محیط‌زیستی یا اجتماعی خلاصه کرد؛ بلکه کارکرد اصلی این نهاد در ایجاد پیوند میان ظرفیت‌های تخصصی بین‌المللی، اولویت‌های توسعه‌ای کشور و نیازهای محلی قابل شناسایی است. بر این اساس، UNDP بیش از آن‌که جایگزین نهادهای ملی یا مجری مستقیم توسعه باشد، در مقام تسهیل‌گر، ظرفیت‌ساز و هماهنگ‌کننده‌ای عمل می‌کند که می‌تواند زمینه ارتقای کیفیت سیاست‌گذاری، بهبود هماهنگی بین‌بخشی و تقویت رویکردهای پایدار در مدیریت منابع و مخاطرات را فراهم آورد. تحلیل اسناد برنامه‌ای، به‌ویژه سند برنامه کشوری UNDP برای سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۷، نشان داد که محورهای مداخله این نهاد با بخشی از اولویت‌های اساسی توسعه در ایران، از جمله تاب‌آوری اجتماعی و اقتصادی، حفاظت محیط‌زیست و مدیریت یکپارچه منابع طبیعی، مقابله با تغییرات اقلیمی، مدیریت مخاطرات و تقویت ظرفیت‌های حکمرانی، هم‌راستایی دارد. این هم‌راستایی از آن جهت اهمیت دارد که چالش‌های توسعه در ایران ماهیتی چندلایه و به‌هم‌پیوسته دارند؛ به‌گونه‌ای که تنش آبی، خشکسالی، آسیب‌پذیری معیشت‌های محلی، فشار بر خدمات شهری، تغییرات اقلیمی و نابرابری‌های اجتماعی، به‌صورت منفک و مستقل قابل مدیریت نیستند. بنابراین، ارزش افزوده UNDP در چنین وضعیتی، در عرضه راه‌حل‌های پروژه‌ای منفرد نیست؛ بلکه در ترویج نگاه یکپارچه، ریسک‌محور و مشارکت‌محور به توسعه نمایان می‌شود.

در بُعد اجتماعی و اقتصادی، یافته‌ها بیانگر آن است که برنامه‌های UNDP می‌توانند از طریق حمایت از توانمندسازی جوامع محلی، تقویت معیشت‌های تاب‌آور، توسعه ظرفیت‌های نهادی و افزایش آمادگی در برابر شوک‌های اقتصادی و طبیعی، به تحقق مؤلفه‌هایی از توسعه انسانی کمک کنند. با این حال، پایداری این آثار وابسته به آن است که نتایج پروژه‌ها در ساختارهای اجرایی، برنامه‌های بودجه‌ای و سیاست‌های پایدار داخلی ادغام شوند. در غیر این صورت، دستاوردهای فنی و آموزشی پروژه‌ها ممکن است پس از پایان دوره حمایت، قابلیت بازتولید و گسترش خود را از دست بدهند. از این منظر، توسعه انسانی در معنای مورد نظر آمارتیا سن، یعنی گسترش آزادی‌ها و توانمندی‌های واقعی افراد برای انتخاب و مشارکت در سرنوشت خویش، تنها هنگامی تحقق می‌یابد که مداخلات توسعه‌ای به افزایش ظرفیت پایدار افراد، گروه‌های محلی و نهادهای عمومی بینجامد (Sen, 2013). همچنین، در بُعد محیط‌زیستی، تجربه فعالیت‌های UNDP در حوزه‌هایی مانند حفاظت از تالاب‌ها، تنوع زیستی، ترسیب کربن و مدیریت منابع طبیعی نشان می‌دهد که این نهاد در انتقال دانش فنی، جلب مشارکت جوامع محلی و برجسته‌سازی پیوند میان حفاظت محیط‌زیست و معیشت پایدار، دارای ظرفیت قابل توجهی است. با وجود این، گستردگی و شدت مسائل محیط‌زیستی ایران، به‌ویژه محدودیت‌های کمی و کیفی منابع آب، تخریب سرزمین و پیامدهای تغییر اقلیم، نشان می‌دهد که موفقیت پروژه‌های مزبور به اصلاحات فراگیرتر در حکمرانی منابع طبیعی، الگوی مصرف، سازوکارهای نظارت و هماهنگی میان نهادهای مسئول وابسته است. ازاین‌رو، برنامه‌های محیط‌زیستی UNDP زمانی اثربخشی بیشتری خواهند داشت که از سطح اقدامات آزمایشی و موضعی فراتر رفته و قابلیت تبدیل‌شدن به الگوهای سیاستی و اجرایی در مقیاس ملی و استانی را پیدا کنند. در حوزه حکمرانی نیز مطالعه حاضر نشان داد که UNDP می‌تواند از طریق مشاوره فنی، انتقال تجربه، تقویت مدیریت ریسک و تسهیل گفت‌وگو میان نهادهای عمومی، جامعه مدنی، جوامع محلی و سایر شرکای توسعه، به ارتقای کیفیت حکمرانی توسعه‌محور کمک کند. با این همه، ظرفیت‌سازی به‌خودی‌خود تضمین‌کننده تحول نهادی نیست. استمرار اثربخشی آن مستلزم وجود تقسیم کار روشن میان دستگاه‌ها، ثبات اولویت‌های اجرایی، سازوکارهای پاسخ‌گویی، دسترسی به داده‌های قابل اتکا و مشارکت واقعی ذی‌نفعان است. در واقع، هرچه فاصله میان طراحی برنامه در سطح ملی و نیازها و ظرفیت‌های سطح محلی کمتر شود، احتمال نهادینه‌شدن دستاوردهای همکاری با UNDP نیز افزایش می‌یابد.

با وجود ظرفیت‌های یادشده، پژوهش نشان داد که اثربخشی برنامه‌های UNDP در ایران با محدودیت‌های زمینه‌ای، نهادی و برنامه‌ای روبه‌رو است. فشارهای اقتصادی و اجتماعی، ریسک‌های محیط‌زیستی فزاینده، پیچیدگی هماهنگی بین‌بخشی، محدودیت منابع و دشواری تثبیت نتایج پروژه‌ها در ساختارهای داخلی، از جمله عواملی هستند که می‌توانند دامنه و دوام آثار این برنامه‌ها را محدود کنند. افزون بر این، ماهیت همکاری‌های بین‌المللی اقتضا می‌کند که UNDP در چهارچوب توافق‌های نهادی، اولویت‌های کشور میزبان و ظرفیت‌های اجرایی موجود عمل کند؛ ازاین‌رو، نمی‌توان از این نهاد انتظار داشت که مستقلاً ریشه‌های ساختاری مسائل توسعه‌ای را برطرف سازد. نقش واقع‌بینانه UNDP، تقویت ظرفیت‌های داخلی و فراهم‌آوردن زمینه برای هم‌افزایی میان دانش جهانی و اراده و توان اجرایی ملی است. بر مبنای یافته‌های پژوهش، نخست پیشنهاد می‌شود که دستگاه‌های اجرایی و نهادهای سیاست‌گذار ایران، برنامه‌ها و پروژه‌های مشترک با UNDP را به‌گونه‌ای طراحی کنند که از ابتدا دارای پیوند روشن با اسناد توسعه‌ای، بودجه‌های سالانه، برنامه‌های استانی و سازوکارهای اجرایی داخلی باشند. چنین پیوندی مانع از آن می‌شود که پروژه‌ها به تجربه‌هایی محدود، مقطعی و وابسته به منابع بیرونی تبدیل شوند و امکان انتقال نتایج موفق آن‌ها به مقیاس گسترده‌تر را فراهم می‌آورد. دوم، لازم است نظامی منسجم برای پایش و ارزیابی آثار برنامه‌های مشترک ایجاد شود که صرفاً بر شمار فعالیت‌ها، دوره‌های آموزشی یا خروجی‌های کوتاه‌مدت تمرکز نداشته باشد، بلکه پیامدهای واقعی آن‌ها را در افزایش تاب‌آوری خانوارها، بهبود ظرفیت نهادی، کاهش آسیب‌پذیری گروه‌های هدف، ارتقای مشارکت محلی و حفاظت از منابع طبیعی ارزیابی کند. استفاده از شاخص‌های ترکیبی توسعه انسانی، تاب‌آوری اقتصادی، کیفیت حکمرانی و پایداری محیط‌زیستی می‌تواند سنجش دقیق‌تر اثربخشی این مداخلات را ممکن سازد. سوم، در طراحی و اجرای برنامه‌ها باید مشارکت جوامع محلی، سازمان‌های مردم‌نهاد، دانشگاه‌ها، بخش خصوصی مسئولیت‌پذیر و نهادهای محلی از مرحله نیازسنجی تا ارزیابی نهایی تقویت شود. مشارکت نباید صرفاً به دریافت اطلاعات یا حضور نمادین ذی‌نفعان محدود بماند؛ بلکه باید در تصمیم‌گیری، تعیین اولویت‌ها، اجرای اقدامات و بهره‌برداری از نتایج پروژه‌ها تجلی یابد. این رویکرد، افزون بر افزایش مشروعیت و تناسب محلی برنامه‌ها، احتمال تداوم دستاوردها پس از اتمام حمایت‌های مستقیم را بیشتر می‌کند. چهارم، با توجه به تشدید مخاطرات زیست‌محیطی و اقلیمی، پیشنهاد می‌شود همکاری‌های آتی UNDP در ایران بیش از پیش بر پیوند میان آب، محیط‌زیست، معیشت محلی، کاهش فقر و مدیریت ریسک متمرکز شود. در این چارچوب، حمایت از راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت، تقویت معیشت‌های سازگار با اقلیم، حفاظت مشارکتی از اکوسیستم‌های حساس و توسعه ظرفیت‌های محلی برای مدیریت سوانح، می‌تواند آثار چندبعدی و پایدارتری ایجاد کند. برای پژوهش‌های آینده پیشنهاد می‌شود ارزیابی‌های میدانی و مقایسه‌ای درباره پروژه‌های مشخص UNDP در ایران انجام گیرد تا فاصله میان اهداف اسنادی، فرایند اجرای پروژه و نتایج واقعی آن برای گروه‌های هدف روشن‌تر شود. انجام مصاحبه با مدیران اجرایی، کارشناسان UNDP، مسئولان محلی و بهره‌برداران پروژه‌ها، در کنار تحلیل داده‌های کمی، می‌تواند تصویری دقیق‌تر از میزان اثربخشی، موانع اجرایی و ظرفیت تعمیم‌پذیری تجربه‌های موفق فراهم سازد. بدین‌ترتیب، فهم نقش UNDP در توسعه پایدار ایران از سطح تحلیل اسنادی فراتر رفته و به ارزیابی دقیق‌ترِ آثار نهادی، اجتماعی و محیط‌زیستی همکاری‌های توسعه‌ای نزدیک خواهد شد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Sustainable development has evolved from a predominantly economic concept into a multidimensional framework that simultaneously encompasses economic advancement, social justice, environmental protection, institutional capacity, human development, and resilience. Contemporary development thinking no longer considers economic growth, rising national income, or increased production sufficient indicators of progress; rather, sustainable development requires the expansion of human capabilities, equitable access to opportunities, protection of natural resources, poverty reduction, and enhancement of societies' capacity to cope with environmental, economic, and social risks. From this perspective, development becomes sustainable only when the needs of present generations are addressed without undermining the ecological, institutional, and material capacities required by future generations (Goodarzvand Chegini, 2013). The historical evolution of international development policy has reinforced this multidimensional understanding. From the Stockholm Conference to the Rio, Johannesburg, and Rio+20 processes, environmental concerns gradually moved from the periphery of development policy to its conceptual and institutional core, thereby transforming sustainable development into an integrated framework connecting economic policy, social inclusion, environmental preservation, and governance (Esmaeil Asadi, 2014). At the theoretical level, the human development approach further broadened this conception by placing human beings at the center of development. In this framework, development is understood not merely as the accumulation of material resources but as the expansion of substantive freedoms, capabilities, participation, security, and opportunities available to individuals and social groups (Sen, 2013). This human-centered understanding also establishes a direct connection between sustainable development and human rights. The right to development has therefore emerged as an important normative framework emphasizing that development must be participatory, equitable, inclusive, and oriented toward the continuous improvement of human well-being (Molaei, 2007). International legal scholarship has similarly emphasized that the right to development cannot be reduced to an abstract political claim, because it creates a conceptual bridge between human rights, distributive justice, participation, and development policy (Marks, 2004; Sengupta, 2002). Within this broader theoretical and normative setting, international organizations can play an important supporting role by strengthening national capacities, facilitating knowledge transfer, promoting evidence-based policymaking, and connecting national priorities with international development experience. However, such organizations cannot substitute for domestic institutions, and their effectiveness depends considerably on national ownership, institutional coordination, policy continuity, and the degree to which externally supported programs are integrated into domestic governance structures (Mousazadeh, 2015; Pease, 2015). Against this background, the present study analyzes the role of the United Nations Development Programme (UNDP) in laying the groundwork for sustainable development in Iran, with particular emphasis on the mechanisms through which this organization contributes to human development, institutional capacity, environmental sustainability, resilience, and development-oriented governance.

The UNDP occupies a distinctive position within the United Nations development system because its function extends beyond project financing or technical assistance and includes knowledge transfer, institutional capacity-building, policy facilitation, inter-organizational coordination, and the promotion of development frameworks that connect national ownership with international expertise. The institutional evolution of the UNDP reflects a broader shift in the international development system from fragmented technical assistance toward integrated, nationally aligned,

and multidimensional development cooperation (Mousazadeh, 2015). Within the United Nations system, the organization has contributed significantly to the conceptual institutionalization of human development and has helped challenge narrowly economic interpretations of development centered exclusively on gross domestic product. By promoting human development and emphasizing education, health, equality, participation, security, and institutional capacity, the UNDP has contributed to the emergence of a broader development paradigm in which human well-being constitutes both the means and the objective of development (Ebrahimifar & Akhavan, 2015). The relationship between the UNDP and the right to development is particularly important in this regard, because the organization's development activities frequently involve capacity-building, participation, social inclusion, institutional strengthening, and policy coordination, all of which correspond to important dimensions of a rights-based understanding of development (Salomon, 2012; Seifi & Habibzadeh, 2014). In developing countries, the importance of these functions is amplified by institutional weaknesses, unequal access to resources, environmental vulnerability, regional disparities, and exposure to economic and ecological shocks (Saei & Seifi, 2015). Consequently, the UNDP increasingly functions as a facilitator rather than an autonomous development actor, seeking to strengthen domestic decision-making and institutional capabilities rather than replace them. In Iran, previous research has shown that the UNDP has contributed to the implementation of development-oriented and rights-based approaches through technical cooperation, capacity-building, and support for policy alignment (Seifi & Habibzadeh, 2014). Other studies have emphasized the position of the right to development within UNDP programs in Iran and have highlighted the organization's role in advancing participation, empowerment, and institutional development (Raei & Baghban Sabour, 2014). At a broader level, studies of the United Nations system in Iran indicate that development cooperation becomes more effective when international initiatives are aligned with national priorities, embedded in domestic institutions, and supported by meaningful participation of local actors (Meshatian, 2007). These findings provide the conceptual basis for understanding the UNDP not as an external substitute for national development institutions, but as a strategic intermediary that connects international knowledge, national policy frameworks, institutional actors, and local communities.

Methodologically, the study adopted an applied, descriptive-analytical, and qualitative research design based primarily on documentary analysis and qualitative thematic analysis. The documentary corpus included international development documents, UNDP country-program documents, documents associated with the United Nations development cooperation framework, Iranian national development plans, reports related to environmental and community-based projects, scholarly literature on sustainable development and the right to development, and studies examining the institutional role of the United Nations and the UNDP in Iran. The analytical strategy was designed to move beyond descriptive reporting of organizational activities and instead identify the mechanisms through which development norms, institutional arrangements, and operational interventions are translated into development outcomes. Accordingly, the textual materials were interpreted at three interconnected levels: normative, structural, and operational. At the normative level, the analysis focused on sustainable development, human development, the right to development, participation, equality, and resilience; at the structural level, it examined institutional coordination, national ownership, governance capacity, and intersectoral cooperation; and at the operational level, it addressed specific mechanisms such as policy advice, pilot projects, local empowerment, environmental management, risk reduction, and knowledge transfer. The thematic analysis was organized around the three classical dimensions of sustainable development—

economic, social, and environmental sustainability—while governance and institutional capacity-building were treated as a cross-cutting analytical dimension. To strengthen analytical validity and reduce organizational bias, the study applied source triangulation by comparing claims contained in UNDP-related materials with academic studies and national development analyses. Particular attention was given to the evolution of development cooperation over the past two decades and to the current programmatic orientation of the UNDP in Iran. This methodological approach was especially appropriate because the role of the UNDP cannot be adequately evaluated by counting projects or financial inputs alone; rather, its contribution must be assessed through the extent to which it strengthens institutions, expands local participation, supports the diffusion of technical knowledge, enhances policy coordination, and creates scalable development models. Previous work on development institutions has similarly emphasized that effective international development cooperation depends not merely on external resources but on the quality of domestic institutions, legal empowerment, national ownership, and the capacity to convert technical assistance into sustainable institutional change (Andreassen, 2010; Marks, 2010).

The findings show that the role of the UNDP in Iran is most accurately characterized as facilitative, capacity-building, coordinating, and knowledge-oriented rather than substitutive. Historically, cooperation between Iran and the UNDP has evolved from technical assistance and isolated sectoral interventions toward more structured and multi-year programmatic frameworks that are increasingly connected to national development priorities (Meshatian, 2007). This transition is consistent with the broader evolution of development policy in Iran and with the growing recognition that sustainable development requires stronger institutions, more effective intersectoral coordination, and greater sensitivity to regional, environmental, and social disparities (Shirzadi, 2007). The study identified national ownership as one of the central principles shaping cooperation between Iran and the UNDP. Programs are generally most effective when they are aligned with domestic planning structures and implemented through or in partnership with national institutions. This emphasis on ownership limits the possibility of externally imposed development models and instead reinforces the role of the UNDP as a provider of technical knowledge, policy support, coordination mechanisms, and institutional learning. The findings also demonstrate that the UNDP has contributed to development cooperation by linking Iranian institutions with international technical expertise, facilitating communication among stakeholders, supporting policy-oriented pilot interventions, and strengthening the exchange of development knowledge. In this respect, its comparative advantage lies less in the scale of financial assistance and more in its capacity to mobilize expertise, connect policy actors, and create institutional linkages across administrative levels. This finding corresponds with the argument that international development organizations are most effective when they operate as institutional connectors rather than as external administrators (Pease, 2015). In Iran, this coordinating role also appears in the organization's contribution to development-oriented governance and institutional capacity. Earlier studies have already identified the UNDP's capacity to support the practical realization of development-related rights through technical cooperation and institutional strengthening (Seifi & Habibzadeh, 2014), while analyses of development and governance have emphasized that institutional quality, coordination, and policy coherence are necessary conditions for sustainable development (Habibi et al., 2004; Razmi & Sedighi, 2012). The present findings reinforce these observations by showing that the organization's most consequential contribution lies in creating enabling conditions through which national and local institutions can develop greater resilience, coordination capacity, and policy responsiveness.

The environmental, social, and economic dimensions of the findings further demonstrate the multidimensional character of UNDP engagement in Iran. In the environmental field, the organization has supported approaches related to natural-resource management, biodiversity protection, wetland management, carbon sequestration, climate adaptation, and community participation. Such interventions are important because environmental degradation in Iran cannot be understood separately from social vulnerability, local livelihoods, agricultural dependence, water scarcity, and regional inequality. Sustainable environmental policy therefore requires integrated approaches that connect ecosystem preservation with social and economic resilience (Esmaeil Asadi, 2014). The UNDP's environmental contribution is particularly visible where technical expertise is combined with local participation and institutional coordination. Community-oriented projects such as carbon sequestration initiatives illustrate how environmental protection can be connected with local empowerment and livelihood sustainability (Hasannejad et al., 2002). The importance of resilience is also central to the organization's social and economic role. Economic resilience involves not merely recovery after shocks but the capacity to adapt, reorganize, learn, and reduce vulnerability to future crises (Ghiasvand & Abdolshah, 2013). From this perspective, the UNDP's role in supporting livelihood resilience, institutional preparedness, social protection, risk-sensitive planning, and vulnerable groups represents a practical extension of human development principles. The organization's interventions seek to improve the ability of individuals and communities to maintain viable livelihoods under conditions of environmental, social, and economic uncertainty. This approach is closely aligned with Sen's capability-centered understanding of development, according to which development should expand the substantive capacities of individuals to act, choose, participate, and adapt (Sen, 2013). At the same time, the findings reveal that the effectiveness of these programs is constrained by the complexity of Iran's development environment. Environmental degradation, water stress, institutional fragmentation, regional disparities, economic uncertainty, and the vulnerability of local communities can reduce the sustainability and scalability of project-based interventions. Sustainable development therefore requires that successful pilot experiences be incorporated into national and provincial planning, budgeting, monitoring, and administrative structures. Without this institutionalization, technical achievements may remain localized and temporary. This challenge reflects a wider problem in development practice: external technical support can create knowledge and capacity, but durable outcomes ultimately depend on domestic governance, institutional continuity, resource allocation, and policy integration (Saei & Seifi, 2015; Sariolghalam, 2013).

The study also identified governance, stakeholder participation, and institutional resilience as cross-cutting determinants of the effectiveness of UNDP programs in Iran. Development interventions are more likely to produce sustainable outcomes when public institutions, local authorities, civil society organizations, academic actors, communities, and vulnerable groups participate meaningfully in problem identification, planning, implementation, monitoring, and evaluation. Participation in this sense is not merely consultative; it represents a mechanism for improving legitimacy, local adaptation, institutional learning, and the durability of development outcomes. A rights-based conception of development similarly requires that beneficiaries be treated as active participants rather than passive recipients of development programs (Kharazi, 2009; Molaei, 2002). The findings indicate that UNDP-supported initiatives can contribute to this participatory logic by creating spaces for institutional dialogue, supporting local engagement, and connecting community-level experience with policy-level processes. However, the analysis also revealed several major constraints. First, fragmented institutional responsibilities and weak inter-organizational coordination can impede the

transfer of project outcomes into permanent administrative practices. Second, policy instability and changing implementation priorities may reduce the continuity of institutional learning. Third, external pressures and environmental shocks can undermine gains achieved through sector-specific interventions. Fourth, the limited scale of international development interventions means that UNDP cannot independently address structural development problems whose causes are rooted in broader political, economic, and administrative systems. These limitations are consistent with international scholarship on the right to development, which emphasizes that international cooperation may support development but cannot replace the primary institutional responsibilities of states (Alston, 2005; Sengupta, 2004). Consequently, the effectiveness of UNDP programs in Iran should not be evaluated exclusively in terms of immediate project outputs. More meaningful criteria include the extent to which interventions strengthen institutional capacity, improve coordination, deepen participation, promote knowledge transfer, reduce vulnerability, generate replicable models, and contribute to the integration of sustainable development principles into national and local governance. This interpretation also explains why UNDP should be understood primarily as an enabling and catalytic actor whose contribution depends on the quality of interaction between international expertise and domestic institutional capacity.

In conclusion, the study demonstrates that the UNDP plays a significant but essentially supportive role in laying the groundwork for sustainable development in Iran. Its principal contribution lies in connecting international development knowledge with national priorities, strengthening institutional and technical capacities, facilitating intersectoral cooperation, supporting participatory development, promoting environmental sustainability, and advancing resilience-oriented approaches in social and economic policy. The organization's activities in areas such as environmental protection, natural-resource management, livelihood resilience, disaster-risk reduction, institutional strengthening, and community empowerment reveal that its added value is greatest when projects are designed as mechanisms for institutional learning rather than as isolated interventions. At the same time, the sustainability of these achievements depends on domestic ownership, policy continuity, interinstitutional coordination, stable administrative mechanisms, meaningful stakeholder participation, and the integration of successful project outcomes into national and subnational planning and budgeting systems. The findings therefore suggest that future cooperation should place greater emphasis on scalable and institutionally embedded models, integrated monitoring systems, meaningful participation of local stakeholders, and stronger linkages among environmental protection, livelihood security, poverty reduction, climate adaptation, and governance reform. The long-term effectiveness of UNDP cooperation in Iran will ultimately depend not on the number of projects implemented, but on the extent to which international development cooperation contributes to enduring domestic capacities, stronger institutions, resilient communities, and a development model capable of reconciling economic needs, social justice, environmental limits, and human dignity.

References

Alston, P. (2005). Ships passing in the night: The current state of the human rights and development seen through the lens of the Millennium Development Goals. *Human Rights Quarterly*, *27*(3), 755-829. https://doi.org/10.1353/hrq.2005.0030

Andreassen, B. A. (2010). The right to development and legal empowerment of the poor. *The Bangladesh Development Studies*, *33*(1-2), 312-325.

Ebrahimifar, T., & Akhavan, T. (2015). A Comparative Study of the Impact of United Nations Development Policies on Human Development in South Africa and Iran. *International Relations Research*, *9*(31), 9-36.

Esmaeil Asadi, R. (2014). *The Evolution of Development Approaches from an International Perspective with an Emphasis on Sustainable Development: Stockholm, Rio, Johannesburg, and Rio+20*. Plan and Budget Organization of Iran.
Ghiasvand, A., & Abdolshah, F. (2013). Indicators of Economic Resilience. *Ravand Quarterly*, *24*(62), 111-142.
Goodarzvand Chegini, M. (2013). Sustainable Development: Indicators and Policies. *World Politics*, *2*(4), 205-233.
Habibi, A., Nejad, G., & Ghobadi, N. (2004). *Sustainable Development in a Changing World: Transforming Institutions, Growth, and Quality of Life*. World Bank; Management and Planning Organization of Iran.
Hasannejad, M., Kohansal, M., & Ghorbani, M. (2002). Feasibility of Incentive Policies for Implementing Iran's International Carbon Sequestration Project to Empower Local Communities. *Economics and Development*, *24*(3).
Kharazi, F. (2009). The Right to Development as a Foundation for the Realization of Human Rights. *Human Rights Research*(4).
Marks, S. P. (2004). The human right to development: Between rhetoric and reality. *Harvard Human Rights Journal*, *17*, 137-168.
Marks, S. P. (2010). Human rights in development: Claims and controversies. *The Bangladesh Development Studies*, *33*(1-2), 1-24.
Meshatian, B. (2007). *The United Nations in Iran*. United Nations System in the Islamic Republic of Iran.
Mohammadi, M. (2013). *The Role of the United Nations in Achieving the Millennium Development Goals, with an Emphasis on Goal Eight* [Master's thesis, Allameh Tabataba'i University].
Molaei, Y. (2002). The Right to Development and the Universality of Human Rights. *Journal of the Faculty of Law and Political Science, University of Tehran*(56).
Molaei, Y. (2007). The Right to Development: From Political Assertion to Legal Claim. *Journal of the Faculty of Law and Political Science, University of Tehran*, *37*(2), 265-294.
Mosaffa, N. (2012). *The United Nations and the Achievement of International Social and Cultural Cooperation*. Mizan.
Mosaffa, N., Shaygan, F., & Sadeghi Haghighi, D. (1995). *A Guide to the United Nations*. Ministry of Foreign Affairs Publications.
Mousazadeh, R. (2015). *International Organizations*. Mizan.
Nouri Neshat, S. (2006). *Human Rights for All: A Rights-Based Approach to Development*. Barg-e Zeytun.
Pease, K. K. (2015). *International Organizations*. Mizan.
Raei, M., & Baghban Sabour, Z. (2014). The Status of Iran's Right to Development within the United Nations Development Programme. *Law and Judicial Sciences*, *3*(33), 45-68.
Razmi, M., & Sedighi, S. (2012). *Requirements for Achieving Good Governance to Attain Human Development* Fourth National Conference on Economics,
Saei, A., & Seifi, A. (2015). *An Introduction to the Economic and Political Problems of the Third World: Politics, Power, and Inequality*. Qomes.
Salomon, M. E. (2012). *Global Responsibility for Human Rights: World Poverty and the Development of International Law*. UNESCO Chair for Human Rights, Peace and Democracy, Shahid Beheshti University; United Nations Development Programme.
Sariolghalam, M. (2013). *Development, the Third World, and the International System*. Safir.
Seifi, A., & Habibzadeh, T. (2014). The Role of the United Nations Development Programme in Implementing the Right to Development in Iran. *International Law Review*(51), 169-196.
Sen, A. (2013). *Development as Freedom*. University of Tehran Press.
Sengupta, A. (2002). On the theory and practice of the right to development. *Human Rights Quarterly*, *24*(4), 837-889. https://doi.org/10.1353/hrq.2002.0054
Sengupta, A. (2004). The human right to development. *Oxford Development Studies*, *32*(2), 179-203. https://doi.org/10.1080/1360081042000213324
Shaygan, F. (2009). *The Right to Development*. Faculty of Law and Political Science, University of Tehran.
Shirzadi, R. (2007). Development Plans in Iran after the Islamic Revolution. *Political Science Quarterly*(11), 153-182.